

تفسیر

جلاء الأذهان
و
جلاء الأحزان

ابوالمحاسن جرجانی

درباره نگاه

شهاب کاظمی

معرفی مفسر

شیخ «ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی»، فاضل، عالم، متکلم، محدث و مفسر معروف از مشاهیر علمای امامیه و صاحب تفسیر «جلاء الأذهان و جلاء الأحزان فی تفسیر القرآن» می باشد. با تتبع در کتب تراجم، متأسفانه به شرح حال درستی از ایشان دست نیافتیم. تنها علامه «محسن امین»، به طور خلاصه به شرح حال مختصری از او اشاره کرده است. لذا درباره عصر حیات مؤلف اختلاف نظراتی وجود دارد. در عین حال از اسلوب و سبک نگارش تفسیر و کاربرد واژه ها و اصطلاحات و نیز قرائتی که گاه در ذیل توضیحات ایشان استنباط می شود، باید اذعان کرد احتمالاً وی از مفسران قرن نهم یا دهم هجری باشد.

پیشکش

سال هشتم
شماره ۲۹

۱۰۲

مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی»، از جمله مفسران بزرگ امامیه بوده که به طور گسترده در تبیین آیات روح بخش الهی از روایات روشنگر مروی از ائمه بزرگوار شیعه بهره های وافری برده است که این امر در گرایش تفسیری ایشان به روش روایی تأثیر به سزایی داشته است. وی در خطبه ای که در مقدمه تفسیر خود آورده است به حدیث نبوی ثقلین به عنوان یکی از دو وزنه ای که لازم است مسلمانان جهت رهنمون شدن به حقیقت، بدان تمسک جویند نام می برد. لذا هرگاه ایشان در تفسیر آیه ای با ابهام مواجه می شود به ویژه در تفسیر آیات متشابه، تنها ابزار گشاینده مشکل را استناد به روایات می داند و با استفاده از آنها به تفسیر آیه و رفع ابهام می پردازد. ظاهراً ایشان از سادات حسینی بوده است. بر همین اساس برخی او را «ابوالمحاسن حسین بن حسن حسینی جرجانی» معروف به «سید گازر» می دانند و این دو عنوان را بر یک معنوی اطلاق کرده اند. در عین حال به زعم برخی، آنها دو شخصیت مستقل بوده که حتی معاصر هم نبوده اند.

انگیزه مفسر از تدوین تفسیر

استاد «میر جلال الدین حسینی ارموی» که این تفسیر را در سال ۱۳۳۸ تصحیح کرده اند، اعتقاد دارد که اساس بیانات تفسیری مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی» در تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان» تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» «شیخ جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن خزاعی نیشابوری رازی» بوده است. بدین معنی که «ابوالمحاسن جرجانی» تفسیر ابوالفتوح را اساس و اصل و مأخذ برای خود قرار داده است. وی در این کار گاهی عبارات را بدون هیچ گونه تغییری آورده است. در عین حال در بسیاری از موارد تغییر بسیار مختصری در نظرات تفسیری ابوالفتوح به وجود آورده و یا آن را تلخیص کرده است.

«ابوالمحاسن جرجانی»، در دیباچه تفسیر خود ضمن بیان مطالبی پیرامون تفسیر قرآن کریم، به انگیزه نگارش و تألیف و سبک تفسیری خود اشاره می کند و می گوید:

چون یکی از این دو متمسک، کتاب خدای و گذاشته مصطفی است و عوام از فائده این کتاب بی نصیب اند، از آن که علم تأویل و تفسیر آن کسی داند که سال های دراز در دریای علوم غوطه خورده باشد و به غوص فکر، جواهر بیان و نکات قرآن به دست آورده باشد نه از هر دریایی. بلکه از دریای «انامدینه العلم و علی بابها» حاصل کرده باشد و تفاسیر اصحاب، آنچه به عربی است عوام را از آن بهره ای نیست، و آنچه به زبان فارسی است بعضی که اختصاری دارد از فائده عاری است، و آنچه مطول است در او اعراب و لغت و اشتقاق و قرائت قرآن و اختلاف مفسران از بس که آورده اند عوام در مطالعه آن سرگشته و حیران می مانند و از فائده آن بی نصیب می شوند، چون حال بر این جمله یافتیم از بخشنده جان و بخشاینده

انس و جان مدد خواستم و به توفیق و یاری وی این کتاب را در تفسیر قرآن تألیف کردم و نام او «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان فی تفسیر القرآن» نهادم و در او جمع کردم از تأویل آیات و تفسیر مشکلات، آنچه بزرگان دین و پیشوایان اهل یقین بر محک عقل زده‌اند.^۱

لذا مشاهده می‌شود که مؤلف ضمن انتقاد و خرده‌گیری از سایر مفسران، که گاه در بیان تفسیر آیات به ایراد نکات ادبی و اشتقاق و قرائت قراء و امثال آنها می‌پردازند و بدین طریق عوام را از فهم نکات تفسیری کلام خداوند باز می‌دارند، معتقد است که مفسران جهت ایجاد نقش هدایتگری قرآن باید با بیانی در خور فهم و توجه عوام به تفسیر آیات بپردازند. این نظر و تفکر تفسیری «ابوالمحاسن جرجانی» در گزینش نوع روش یک مفسر در تفسیر قرآن، اصلی است که در تفاسیر قرن اخیر مورد عنایت مفسران قرار گرفته است. از آنجا که خداوند کلام خود را «هدی للناس» (بقره، ۱۸۵/۲) قرار داده است شایسته است که تلقی و برداشت مفسران و اسلوب نگارشی در تفسیر، اسلوبی باشد که علاوه بر جامع بودن، از ویژگی فراگیری و قابل استفاده بودن برای توده مردم برخوردار باشد و به تعبیر دیگر از اطناب ممل و ایجاز مخمل به دور باشد.

معرفی تفسیر

تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان»، از جهت نگارشی بسیار خوب و عبارات آن دارای فصاحت و بلاغت و عاری از هر گونه اطناب می‌باشد. در عین حال در پاره‌ای از موارد که ایجاز مطلب باعث اخلال در کلام می‌شود بیان مفسر به صورت تفصیل ایراد شده است. وی مطالب تاریخی را متذکر شده و جهت تنوع موضوع و تقریب مطلب به ذهن خواننده، به اشعار عربی و فارسی تمثیل جسته است. البته با دقت در محتوای تفسیر مذکور سبک بیانی آن طبق فضای ادبی قرن نهم یا دهم ایراد شده است. گرچه این سبک شاید برای خوانندگان امروزی قدری مشکل به نظر برسد اما در واقع این گونه نگارش در نوع خود، سهم به‌سزایی در شکوفایی فرهنگ و ادبیات یک ملت ایفا کرده است. لذا مفسر، تمام آیات را در یک مجموعه تفسیری در حجم ده مجلد و به قطع وزیری تدوین کرده است که با اغماض از برخی مطالب که در حین مقاله به آنها اشاره خواهد شد در نوع خود تفسیری بدیع و مختصر و قابل استفاده برای همگان خواهد بود. برخی از محققان در کامل بودن این تفسیر از جهت در بر گرفتن تمام سوره‌های قرآن ایجاد تردید کرده‌اند و اعتقاد دارند که بخشی از قرآن توسط مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی» تقریر شده است و پس از ایشان بخشی نیز توسط مفسری دیگر به نام «سید گازر»، به رشته تحریر درآمده است. اما وجود نسخ متعدد و تصریح علمای اعلام به ویژه صاحب «ریاض العلماء» به این که وی تمام دوره این تفسیر را که توسط «ابوالمحاسن جرجانی» تدوین شده مشاهده کرده است، به نظر می‌رسد هیچ گونه تردیدی نسبت به این که مؤلف نصف اول تفسیر کسی بوده است و مؤلف



نیمه دوم کس دیگر، باقی نمی ماند.

مطلب دیگر آن که مفسران متقدم در بیانات تفسیری خود، به طور معمول به یک یا چند بعد خاص در مفاهیم قرآنی می پردازند. و همین مسأله باعث به وجود آمدن روش های متفاوت تفسیری گردیده است. همان طور که قبلاً گفته شد گرچه این سبک در نوع خود باعث احیای فرهنگ و ادبیات ویژه ای در تفاسیر قرآنی گردیده است، اما در جای خود باعث معطل ماندن سایر ابعاد تفسیری شده است. از این بیان روشن می شود که تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان» با توجه به این که به زبان فارسی نگارش یافته است برای فارسی زبانان از نقطه نظر ملیت و فرهنگ، اهمیت شایان و مقام بسزایی دارد و آن استفاده سلیس و روان از زبان فارسی مرسوم در عصر مفسر است که در غالب موارد از زبان مورد استفاده تفسیر ابوالفتوح لطیف تر و شیرین تر است. این تفسیر دارای نسخ متعددی است که بیشتر در گوشه کتابخانه های شخصی و یا حوزه های علمی، گوشه انزوا گزیده است و در نهایت گمنامی به حیات خود ادامه می دهد. در عین حال طبق تفحصی که مصحح تفسیر انجام داده است سه نسخه از این تفسیر در خارج از ایران موجود است. اول نسخه ای که در کتابخانه بهار در کلکته هندوستان موجود است. گویا این همان نسخه ای است که «سید اعجاز حسین هندی» در کتاب «کشف الحجب والاستار عن وجوه الکتب و الاسفار» از آن نام برده است. دوم نسخه ای است که در کتابخانه «بایزید» در اسلامبول وجود دارد و سوم نسخه ای است که در کتابخانه دانشگاه کمبریج است. این نسخه جزء کتب مورد استناد در تحقیقات «ادوارد براون»، مستشرق معروف انگلیسی بوده است. ۲

روش مفسر در تلخیص

مفسر در روش تلخیص خود تلاش کرده است که در اختصار و تصنیف خود، از روش تعبیر و اسلوب تقریر و نگارش شیخ ابوالفتوح که در تفسیر خود به کار برده است، خارج شود. حتی در برخی موارد در اموری که از مختصات تفسیر ابوالفتوح است تبعیت نکرده است. در عین حال لغات و واژه هایی که دارای اهمیت تفسیری بوده و تغییر آنها باعث تغییر در تعبیر می شود، به حالت دست نخورده باقی مانده است. اما شگفت آور آن که مصنف در تلخیص خود به منبع اصلی و اساس تفسیر خود که محل استفاده و مورد تلخیص وی بوده است هیچ گونه تصریح و حتی اشاره نیز نکرده است و در واقع حق شیخ ابوالفتوح را در قبول زحمت و رنج فراوان در تدوین تفسیر ادا نکرده است. گرچه رنج و زحمت تلخیص در پاره ای از موارد کم تر از تدوین نیست اما شایسته بود که مرحوم جرجانی نامی از تفسیر ابوالفتوح را به عنوان ملخص تفسیر خود به میان می آورد.

علوم قرآنی در تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان»

مفسر گرانقدر مرحوم «ابوالمحسن جرجانی» در مقدمه مفصلی که بر این تفسیر نگاشته است پس از بیان خطبه‌ای نسبتاً مفصل با استناد به حدیث ثقلین به مطالب غنی و پر باری که لازمه فهم معانی کلام وحی است، که در اصطلاح «علوم قرآنی» نامیده می‌شود پراخته است. گرچه این مقدمه شامل تمام مطالب علوم قرآنی نمی‌شود، اما جای آن داشت که عمده مطالب علوم قرآنی را به طور تفصیلی ذکر می‌کرد.

وی در آغاز به بحثی پیرامون معانی قرآن می‌پردازد و آن را بر چهار وجه تقسیم می‌کند و طی آن به آیاتی از قرآن که علم به آنها مخصوص خداوند است اشاره می‌کند و سپس به مباحثی از قبیل محکم و متشابه، مفصل و مجمل و جز آن می‌پردازد.

مفسر طی بیانی در ذیل آیات متشابهات معتقد است که کسی مراد خداوند را از آیات متشابه درک نمی‌کند مگر آن که به نص از پیامبر یا ائمه علیهم السلام استناد جوید. وی می‌گوید:

و درست شده است به روایات صحیحی که تفسیر قرآن نشاید کردن الا به اخبار و آثار رسول و ائمه علیهم السلام و به رأی خود تفسیر قرآن نشاید کردن که خاص و عام روایت کرده‌اند از رسول ﷺ: «من فسّر القرآن برأيه و اصاب الحق فقد اخطأ» یعنی هر که تفسیر قرآن کند و قول او را به اتفاق موافق حق بود او مخطی بود و این مخصوص است به مجملات و متشابهات.^۳ مرحوم «جرجانی»، در تفسیر پاره‌ای از آیات که دارای اختلاف قرائات می‌باشند ضمن بحث مختصری به بیان این مطلب می‌پردازد. اما می‌توان گفت که این مطلب به صورت بسیار نادر مورد توجه قرار گرفته است.

هم چنین وی بحث مفصلی را در نام گذاری کتاب آسمانی پیامبر اسلام ﷺ مطرح کرده است و ضمن استناد به آیات قرآن، به بیان مشهورترین اسامی آن می‌پردازد. در عین حال معتقد است برخی از صفات قرآن کریم نیز جزء اسامی این کتاب مقدس می‌باشد. حال آن که غالب مفسران اعتقاد دارند مشهورترین اسامی آخرین کتاب الهی عبارت است از: «قرآن، فرقان، ذکر، تنزیل و کتاب» و سایر اسامی را اوصاف کلام پروردگار می‌دانند.

مرحوم «جرجانی»، ضمن اعتقاد به توقیفی بودن اسامی سوره‌ها و آیات قرآن کریم، به مباحثی از قبیل معنای سوره و آیه و گروه‌های مختلف سور قرآنی مثل سور سبع الطوال، مثین، مثانی و مفصلات می‌پردازد و سوره‌های تشکیل دهنده هر گروه را تعیین می‌کند. گرچه گروهی از قرآن پژوهان اعتقاد به اجتهادی بودن مکان سور دارند، وی ضمن استناد به روایتی از پیامبر اکرم ﷺ بیان می‌دارد که تعیین مکان سوره‌ها مثل محل قرار گرفتن آیات امری است که توسط حضرت، تحقق یافته است و «جماع قرآن» پس از رحلت حضرت در این مورد دخالتی نداشته‌اند بلکه طبق روایات واصله تنها به تنظیم مصحف شریف از جهت نوع تقدم و تأخر سور پرداخته‌اند.

در تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان» قبل از بیان نکات تفسیری در آغاز سوره، ابتدا بحثی پیرامون مکی یا مدنی بودن آن مطرح می شود و از همان اول ذهن خواننده و محقق را به فضای کلی حاکم بر سوره از جهت مکان نزول معطوف می دارد. وی جهت اثبات نظر خود پیرامون این قضیه به روایات وارده از طریق صحابه ای که اکثراً جزء مفسران طبقه اول در صدر اسلام هستند استناد می جوید، و در پاره ای از موارد به بررسی اختلافات وارده در این خصوص می پردازد و در پایان با توجه به قراین موجود، به قضاوت پرداخته و نظر تفسیری خود را بیان می دارد. مثلاً در آغاز سوره حمد می گوید:

«عبد الله بن عباس» گفت: این سوره مکی است. «مجاهد» گفت: مدنی است و بعضی

دیگر گفتند: هم مکی است و هم مدنی. و اصح آن است که مکی است. روایت است از

امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت: «نزلت فاتحة الكتاب بمكة من كنز تحت العرش».^۴

پس از ذکر مکی یا مدنی بودن سور، اشاراتی به فضائل سوره ها می شود که غالباً به روایات صحابه از پیامبر و یا ائمه علیهم السلام منسوب است. با دقت در روایات وارده در این موضوع، در پاره ای از موارد به احادیثی بر می خوریم که بوی جعل از آن استشمام می شود که جهت تشویق مردم به تلاوت قرآن وارد شده است، به عنوان نمونه می توان به حدیثی که از «وهب بن منبه» در ذیل سوره بقره وارد شده است اشاره کرد. وی می نویسد:

«وهب بن منبه» گفت:

هر که او «سورة البقرة» و «آل عمران» بخواند، نور او از عجیباً تا غریباً برود، عجیباً زمین

هفتم است و غریباً عرش رب العزة.^۵

یکی دیگر از مباحثی که مفسر بدان پرداخته و در واقع حق آن را خوب ادا کرده است، اعتقاد به جزئیت آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز هر سوره است. از آنجا که علما و مفسران عامه اعتقاد دارند «بسم الله الرحمن الرحيم» در صدر هر سوره صرفاً به عنوان سرآغاز و شروع هر سوره به عنوان تبرک ذکر شده است و معتقد به جزئیت عبارت در هر سوره نمی باشند، وی در ابتدای سوره حمد می گوید:

این آیتی است از فاتحه الكتاب و از هر سورتی، دلیل بر این آن است که این آیت از چهار

وجه بیرون نیست. یا برای اول سوره نویسند یا برای آخر، یا برای فصل میان دو سوره، یا

آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که نیامد بنوشتند. اگر برای اول سوره است بایستی که در اول

سوره برائت بودی و اگر برای آخر است بایستی که در آخر سوره انفال و آخر سوره الناس

بودی و اگر برای فصل است بایستی که میان انفال و توبه بودی و در سوره نمل نبودی و چون

این سه باطل شد بنماند الا آن که آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که نیامد بنوشتند.^۶

از جمله مبهمات قرآن حروف مقطعه ای است که در صدر برخی از سور که اکثراً در مکه نازل

شده اند می باشد. از همان آغاز نزول این عبارات، عرب در صدد ایضاح آن بود و به تبع از آنان، مفسران وحی هر یک به فراخور استنباط خود جهت تفسیر آنها تلاش چشمگیری به عمل آوردند. اما هیچ یک از مفسران، رأی و نظریه قاطعی در این زمینه ایراد نکرده اند، بلکه بر اساس حدس و گمان به تبیین این موضوع پرداخته اند که ماحصل نظرات مفسران در آغاز سوره بقره در تفسیر شریف مجمع البیان شیخ طبرسی فراهم آمده است.

نکته قابل توجه آن است که در سبک تفسیر نگاری قرن اخیر ظاهراً مفسران به این نتیجه رسیده اند که حروف مقطعه از مواردی است که علم به آن مخصوص خدا و رسول گرامی اش است و غیر از موارد نادری که روایاتی پیرامون این حروف وارد شده است، هیچ گونه سندی در این موضوع در دست نیست. گرچه اخیراً با استفاده از ابزارهای علمی روز، به شمارش و احصا این حروف در سور مورد اشاره پرداخته شده و مطالب قابل تأملی در این زمینه ایراد شده است، اما به طور غالب به ذکر این مطلب که حروف مقطعه رمزی است بین خدا و پیامبر اکتفا شده است.

بر همین اساس مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی» ضمن پرداختن به برخی از نظرات تفسیری پیرامون این عبارات، تنها یک نظر را پسندیده است و آن این است که سبب حروف مقطعه در اوایل سور که خداوند بیان فرموده، آن است که:

چون رسول ﷺ، قرآن خواندی مشرکان بیامدندی و مجمع ساختندی و شعر خواندندی و سمر گفتندی تا مردمان آواز رسول ﷺ را نشنوند و حلاوت تلاوت کلام قدیم جل جلاله بدانند و در اسلام رغبت نکنند. چنان که از ایشان حکایت کرد: «و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه». (فصلت، ۲۶/۴۱) خدای عزوجل این حروف مقطع فرستاد و ایشان مانند این نشنیده بودند تا چون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند و گوش با قرآن کردند تا دیگر مانند آن خواهد بودن قرآن بشنودند و حجت بر ایشان متوجه شد. ۷

کاستی های تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان»

یکی از بزرگ ترین ایراداتی که می توان در این تفسیر از مفسر گرفت استفاده وی از اسرائیلیان و روایاتی است که ریشه در اندیشه یهود دارد. کم تر محققى است که نداند تفاسیر گذشتگان به ویژه تفاسیری که جنبه تاریخی و روایی دارند با خرافات تاریخی آمیخته بوده اند. اگر به آیاتی که به داستان آفرینش آسمان و زمین، خلقت آدم، سرگذشت انبیا و امثال این مطالب پرداخته اند توجه شود می توان رد پای یهود و روایاتی که غالباً از علمای مسلمان شده آنان نقل گردیده است مشاهده کرد. تفاسیری از قبیل تفسیر طبرسی، قرطبی، ابن کثیر و... از نفوذ این پدیده مصون نمانده اند. خصوصاً تفسیر ابوالفتوح رازی که تنها مرجع مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی» بوده



است، از این مسأله انباشته است. لذا در تمام مجلدات تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان» به طور پراکنده روایاتی که بیشتر از «کعب الاحبار»، یهودی مسلمان شده و «وهب بن منبه» ذکر گردیده است، به چشم می خورد. گرچه پرداختن به اسرائیلیان و استفاده از داستان های تاریخی غیر معتبر، درد مشترک بسیاری از تفاسیر گذشته است، اما این انتظار می رفت که مرحوم جرجانی با اطلاعات گسترده و تلخیص طاقت فرسایی که متحمل شده است مانع آلوده شدن تفسیر خود به این پدیده شوم می شد و اعتبار زحمات چند ساله خود را به راحتی خدشه دار نمی کرد.

در این قسمت از کلام به عنوان نمونه می توان، به ذیل آیه ۱۲۶ سوره بقره اشاره کرد که مفسر به ذکر داستان مفصلی از هاجر و اسماعیل با سندیت «وهب بن منبه» می پردازد. یا این که اشاراتی به بیانات «کعب اشرف» و «حیی اخطب» که در ذیل پاره ای از آیات وارد شده است، نمود.

از نمونه های دیگر، وارد شدن جعلیات که ریشه در اعتقاد یهود دارد، جعل داستان آغاز نبوت پیامبر اکرم ﷺ و بعثت ایشان می باشد. در این داستان به طور مفصل به نقش «ورقه بن نوفل» عموی حضرت خدیجه یا به تعبیری پسر عموی ایشان اشاره شده است و در آن تلاش گسترده ای جهت این که اثبات شود پیامبر در آغاز رسالت به مسئولیت الهی خود واقف نبوده است، انجام پذیرفته است. منبع اصلی این واقعه و داستان - که می توان گفت غالب مفسرانی که بدان استناد جسته اند - تفسیر «ابن جریر طبری» است.

مرحوم «ابوالمحسن جرجانی» نیز که تحت تاثیر این القای شبهه ناک قرار گرفته بیان می دارد: روزی رسول خدا بر کوه نور بود «ناگاه سایه ای بر سر او افتاد. نگاه کرد تا چیست. شخصی را دید پرها بازگشاده و همه روی آسمان پوشیده ندا می کرد که: «السلام علیک یا محمد اقرأ». رسول گفت: من پیش از آن آوازی شنیده بودم و کسی را ندیده. خدیجه را از این، خبر دادم و خدیجه عم خود «ورقه بن نوفل» را خبر داد. او گفت: ای خدیجه محمد را بگویی که از این هیچ غم مدار چون آواز بشنوی برجای بایست تا خود چه باشد تا این روز که رسول ﷺ این حالت و صورت معاینه بدید، بترسید به غایت و پای برجای داشت و گفت: «ماذا أقرأ و لست بقراء». گفت: بر خوان «بسم الله الرحمن الرحیم...» تا آخر سوره. رسول بشنید و یاد گرفت و برخاست و باز آمد تب گرفته و گفت: «و ملونی دثرونی». خدیجه جامه بر رسول افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت وی نهاد، گنت همچنان می لرزید که کیوتر بچه، ساعتی بخفت و از خواب درآمد و این قصه بازگفت و گفت: همان شخص آمد نه بدان صورت و مرا گفت: بخوان. گفتم چه خوانم؟ گفتم بخوان «بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها المدثر قم فأنذر». خدیجه برخاست و به نزدیک عم خود رفت و او را از این حال خیر داد. «ورقه بن نوفل» شادمانه شد و گفت: ای خدیجه تو را بشارت باد که این علامت که نو

می‌گویی دلیل می‌کند که این شوهر تو پیغمبر آخر الزمان باشد که مانع و صفت او را در تورات و انجیل خوانده‌ایم. آنگه «ورقة بن نوفل» پیامد و رسول را گفت: تو را بشارت باد که تو آنی که عیسی علیه السلام به تو بشارت داد خلقان را، و تو بر مانند آنی که عیسی پیغمبر بود و تو پیغمبر مرسلی، و تو را جهاد فرمایند و اگر من آن روزگار دریابم با تو جهاد کنم.^۸

همان طور که ملاحظه می‌شود این داستان و داستانهای امثال آن، مجموعه‌ای است که کینه توزان در اوایل ظهور اسلام به ویژه پس از رحلت پیامبر اسلام بافته‌اند و بدین وسیله ضمن سرگرم کردن عامه مردم، در عقاید خاصه، ایجاد اخلال کرده و ناآگاهانه تیشه بر ریشه اعتقادات ناب حقایق اسلامی زده‌اند.

متأسفانه مفسر ژرف اندیش، مرحوم «ابوالمحسن جرجانی» نیز از این غفلت سهمگین بی‌نصیب نمانده و ضمن نقل تمام واقعه به صورت تفصیلی، بر آن مهر صحت نهاده است. گرچه نقد و بررسی این داستان و داستان‌های مشابه آن مجال دیگری را می‌طلبد، اما به نحو اختصار جملاتی در نقد آن بیان می‌گردد:

طبق مستندات تاریخی به ویژه سیره «ابن هشام» که از منابع معتبر اسلامی به شمار می‌رود، «ورقة بن نوفل» فردی با سواد اندک بود که نسبت به تاریخ انبیای گذشته دارای اطلاعات بسیار مختصری بود و در وصف او آمده است که: «و کان قارئاً للکتاب و کانت له رغبة عن عبادة الأوثان».^۹

حال سؤال این است که چگونه پیامبری قبل از آن که مبعوث شود و در عالم رؤیای صادقه به او وعده نبوت داده شود و پس از آن امین وحی بر او نازل گردد، خود نسبت به مقامی که بدان مبعوث گردیده است تردید می‌کند به نحوی که این تردید توسط مشرکی که فقط نسبت به کتب منزل گذشته تا حدودی به طور اجمال اطلاع دارد، او را به مقام خود آگاه می‌کند. ثانیاً چگونه پیامبر که مدارج عالی کمال را طی دورانی که متجاوز از چند سال است، پیموده و بارقه نبوت را به طور مکرر در خود مشاهده می‌نماید حقیقت رسالت بروی مشکوف نمی‌شود و منتظر شخصیتی مثل «ورقة بن نوفل» می‌ماند تا او را به حقیقتی که منجر به نجات بشریت از جهل و گمراهی است واقف نماید.

علاوه بر آن رسول خدا که بالاترین درجات عقل را در خود دارد و تمام عرب به این امر آگاه بودند چگونه در آن موقع حساس نگران می‌شود و در خود تردید می‌کند، سپس با راهنمایی خدیجه و ارشاد شخصی عادی، این اضطراب و نگرانی از وی سلب می‌گردد. لازم به ذکر است که حضور جبرئیل علیه السلام در پیشگاه پیامبر اسلام، امری خارج از انتظار نبود زیرا این مسئله در عالم رؤیای صادقه یا در عالم واقع بر حضرت مبین شده بود و حضور ایشان در برد پیامبر مایه آرامش و اطمینان حضرت شده و هیچ‌گونه اضطرابی مبنی بر ملاقات موجودی با آن



توضیفات که قبلاً ذکر شد در وجود شریف پیامبر راه نیافته است. بلکه پیامبر پیوسته در انتظار رؤیت این صحنه به سر می‌برد تا اینکه در نهایت توفیق دریافت انوار ملکوتی وحی، به واسطه نزول جبرئیل علیه السلام حاصل شد.

آخرین مطلبی که در این مقوله پیرامون تفسیر «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان» مرحوم «ابوالمحاسن جرجانی» گفته می‌شود، استفاده فراوان از داستان‌های تاریخی در این تفسیر است. گرچه استفاده از داستانها و پندهای آموزنده نقش مؤثری در هدایتگری انسان دارد و قرآن نیز به طور متناوب با استفاده از زمینه‌های هنری داستان‌هایی که ریشه در واقعیت دارند، به هدایت انسانها پرداخته است، اما استفاده فراوان از این پدیده برآورنده یک تفسیر نیست. می‌توان ادعا کرد که میزان استفاده از داستان در ذیل آیات، بیش از بیانات و نکات تفسیری است، به نحوی که این پدیده در برخی موارد باعث می‌شود خواننده آن چنان جذب داستانها شود که به سادگی، تحقیق پیرامون مفاهیم تفسیری آیه را به فراموشی می‌سپرد و یا این که تمییز مفاهیم تفسیری از بیانات داستانی به راحتی میسر نیست.

جلاء الاذهان و جلاء الاحزان در یک نگاه

۱. تفسیر جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ۲/۱.

۲. مقدمه مصحح بر تفسیر، ۱/مو.

۳. همان/۳.

۴. همان/۱۲.

۵. همان/۲۷.

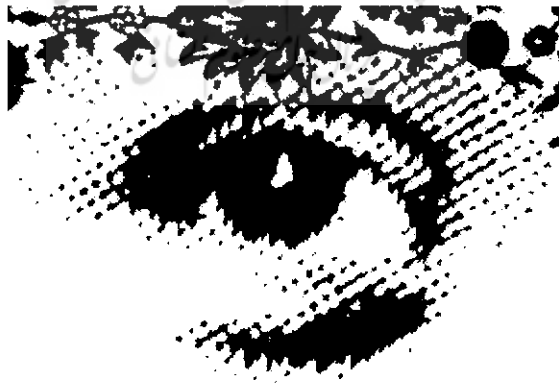
۶. همان/۱۴.

۷. همان/۲۸.

۸. همان/۱۳.

۹. سیره ابن هشام، ۲۵۴/۱.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



بیتک

سال هشتم
شماره ۲۹

۱۱۱